



ژاپن سرزمین ابهام و من

(متن کامل سخنرانی کنز ابورو اوئه به هنگام دریافت جایزه نوبل ادبیات ۱۹۹۴)

● ترجمه اسدالله امرایی ●

اشاره

کوتاه، درباره «اوئه»

«کنز ابورو اوئه» به سال ۱۹۳۵ در جامعه دهقانی «اهیم شیکو کو» به دنیا آمد. در سن بیست و دو سالگی که دانشجوی ادبیات فرانسه بود و در دانشگاه توکیو درس می خواند، بارقه هایی از هوشمندی نبوغ آمیزش را نشان داد. در سال ۱۹۵۸ داستان شکار او برنده جایزه معتبر اکوتاگاوا شد. در آثار بعدی خود فراوانی از ژانر پل سارتر پذیرفت. تاکنون چندین مجموعه داستان و حدود دوازده رمان از او منتشر شده

است. از میان رمانهایش مشکل شخصی و گریه بی صدا به انگلیسی ترجمه شده است. اوئه را برجسته ترین نویسنده امروز ژاپن می دانند.

هنگامی که جنگ جهانی دوم جریان داشت، من پسر بچه کوچکی بودم و در دره ای سرسبز و پردرخت، در جزیره شیکو کو ژاپن - محلی بسیار دور از این مکان - زندگی می کردم. در آن زمان دو کتاب ماجراهای هاکلبری فین و ماجراهای عجیب نلس مرا به خود جلب کرده بود. در آن روزها، تمام دنیا در موجی از تباهی و وحشت فرو رفته بود. بعد از خواندن هاکلبری فین کارهای خودم را موجه می دیدم، زیرا عادت داشتم شبها به کوه و جنگل

بروم. حس آرامش و امنیتی را که هرگز در خانه حس نمی کردم در کوهستان و بیشه می یافتم. قهرمان داستان ماجراهای نلس به موجودی کوچک بدل می شود که زبان پرندها را می فهمد و به سفری پر ماجرا می رود. من از آن داستان لذت های بسیار می بردم، لذاتی گوناگون. ابتدا من جنگل نشین در جزیره شیکو کو، مثل اجدادم زندگی می کردم و به این نتیجه رسیده بودم که دنیای پیرامونم و شیوه زندگی ام واقعاً آزادمنشانه است. پس با نلس همدردی می کردم و خود را با او یکی می دیدم. پسر شیطان و زیر و زبانی که در سوند به این طرف و آن طرف می رفت، با غازه های وحشی بازی می کرد و به خاطر

حفظ امنیت و آرامش آنها درگیر می‌شد. او شخصیتی متفاوت، اما در عین حال بی‌تجربه داشت، با این وجود همواره متانت و وقار خود را حفظ می‌کرد. سرانجام نیلس به خانه بازگشت و از ماجراهایش با پدر و مادرش حرف زد. گمان می‌کنم دلیل لذتی که از داستان بردم در زبان آن نهفته باشد، زیرا وقتی همزبان و همراه با نیلس حرف می‌زدم، حس می‌کردم به خلوص و درجه معنوی خاصی دست یافته‌ام. کلمات او چنین بود:

"Maman, Papa! Je suis grand, Je suis de nouveau un homme Cria -t-il"

(مامان، بابا، من بزرگ شده‌ام، من انسان تازه‌ای شده‌ام)

من مخصوصاً از خواندن عبارت *Je suis de nouveau un homme* کبف کردم. بعدها، وقتی بزرگ شدم، دائماً از سختی‌های بی‌شماری در عذاب بودم، روابطم با جامعه ژاپن و روش زندگی‌ام در نیمه دوم قرن بیستم و همچنین خانواده‌ام، هر کدام به نوعی مرا درگیر می‌کرد. با انعکاس و فراقی این دردها به شکل رمان، خود را نجات دادم. در آن روند به خود که می‌آدم می‌دیدم با حسرت، حرفهای نیلس را تکرار می‌کنم. *Je suis de nouveau un homme!*

شاید این مکان جای این حرفها نباشد و موقعیت حاضر سخنی دیگر را بطلبد، اما اجازه می‌خواهم بگویم که سبک اساسی نوشته‌های من حاصل بازتابی است از مسائل شخصی و ارتباط آنها با جامعه، دولت و سپس، جهان. امیدوارم مرا ببخشید که با بیان مسائل شخصی‌ام وقت شما را می‌گیرم.

پنجده سال پیش از این در اعماق بیشه‌زاران ژاپن، ماجراهای نیلس را خواندم و دو پیشگویی در آن یافتم. اول آنکه شاید روزی زبان پرندگان را بیاموزم، دوم، شاید روزی فرا برسد که من هم همراه با غازهای وحشی محبوبم، پر بکشم و به دور دست بال بگشایم و احتمالاً سر از اسکاندیناوی در بیاورم.

فرزندم علیل به دنیا آمد

پس از ازدواج، اولین بچه‌ام با مغزی معیوب به دنیا آمد. نام او را «هیکاری» گذاشتم، هیکاری به زبان ژاپنی یعنی «نور». بچه که بود تنها به صدای پرندگان پاسخ می‌داد و گویی زبان آدمیزاد را نمی‌فهمید.

یک تابستان که در بیلاق مانده بودیم و او شش سال بیشتر نداشت، صدای دو پرندۀ آبی به گوشش خورد که آن طرف برکه، لای پوته‌ها می‌خواندند. با شنیدن صدا مثل گزارشگرها و تفسیرکنندگانی که صدای پرنده‌ها را ضبط می‌کنند، گفت: «آنها آبجلیک هستند.» این اولین باری بود که بسرم مثل ما آدمها حرف می‌زد. بعد از آن ماجرا من و زلم حرف زدن با او را شروع کردیم.

هیکاری الان در مرکز آموزش افراد استثنایی تعلیم می‌بیند. این مرکز بر پایه اندیشه‌ها و شیوه‌هایی که از سوندی‌ها آموخته‌ایم پایه‌ریزی شده است.

هیکاری در عین حال آثار موسیقی نیز تصنیف می‌کند. پرنده‌ها الهام‌بخش موسیقی انسانی او هستند. هیکاری به ثابت از طرف من به آن پیشگویی که زمانی زبان پرنده‌ها را یاد خواهم گرفت، جامه عمل بپوشاند. باید این نکته را نیز خاطر نشان کنم که اگر فداکاری مادرانه و وجود همسر نبود، زندگی من غیرممکن می‌شد. او تجسم مطلق «آکا»، رهبر غازهای وحشی نیلس است. همراه با او به استکهلم پرواز کرده‌ام و پیش‌بینی دوم نیز به حقیقت پیوسته است و من از این بابت بسیار خوشحالم.

یاسوناری کاواباتا

یاسوناری کاواباتا، نخستین نویسنده ژاپنی بود که بر این سکوی خطابه ایستاد. او به عنوان برنده نوبل ادبیات، خطابه‌ای ایراد کرد با عنوان «ژاپن، سرزمین زیبا و خود!» می‌پذیرم که زمانی زیبا بود و گنگ، گنگ به مفهومی معادل «آیماتیا» ژاپنی. این صفات ژاپنی در زبان انگلیسی معادلهای غربی دارند. پیچیدگی‌ای که کاواباتا عمداً در عبارات خود می‌گنجاند در عنوان سخنرانی‌اش مستتر است. می‌توان آن عنوان را به «خودم زیبای ژاپن» ترجمه کرد. همین پیچیدگی در حرف اضافه *no* که در دستور زبان ژاپنی معادل کسره مالکیت است، بین دو واژه «خودم» و «ژاپن زیبا» می‌نشیند.

پیچیدگی عنوان، جا را برای تفسیرهای متفاوت می‌گشاید. می‌توان آن را به «خودم بخشی از ژاپن زیبا» ترجمه کرد. حرف اضافه یاد شده، دو اسم را به هم پیوند می‌دهد و معنای مالکیت و پیوستگی بین دو اسم را می‌رساند. این معنی را هم تداعی می‌کند: «ژاپن زیبا و خودم». حرف اضافه در اینجا دو اسم را که نقش بدل دارند به هم ربط می‌دهد؛ درست به همان شکل که در ترجمه انگلیسی سخنرانی کاواباتا آمده است. ترجمه عنوان را یکی از مترجمان بلندیایه آمریکایی، متخصص ادبیات ژاپنی انجام داده بود. او عنوان را به «ژاپن زیبا و خودم» ترجمه کرد. در این ترجمه هوشمندانه، مترجم اصلاً خیانتکار نیست!

کاواباتا تحت آن عنوان از عرفانی بی‌نظیر و خاص سخن گفت که نه فقط در تفکر ژاپنی، بلکه در اندیشه‌های مشرق زمین گسترده است. منظوم از «بی‌نظیر»، گرایش به ذن بودیسم است. کاواباتا حتی به عنوان نویسنده قرن بیستم، افکار خود را ملهم از شعرهای راهبهای ذن قرون وسطی می‌داند. اغلب این شعرها به ناتوانی زبان در بیان حقیقت می‌پردازد. چنین شعرهایی کلام را اسیر لفاف بسته خود می‌داند. خواننده نمی‌تواند انتظار داشته باشد که کلمات از این شعرها درآید و به ما برسد. آدمی نمی‌تواند این شعرها را درک کند، یا حتی حس نزدیکی به آنها را بیابد، مگر آنکه خود را رها کند و با خیال راحت و میل خود به لفاف بسته و درون پیله آن کلمات وارد شود.

چرا کاواباتا قاطعانه تصمیم می‌گیرد در برابر حضار، در همین محل، آن شعرهای غنی را به زبان ژاپنی بخواند؟ من با حسرت به گذشته نگاه می‌کنم و به شجاعت و صراحت کاواباتا رشک می‌برم،

صراحتی که نسبت به هدف خود دارد و ایمان استوارش و بیان آن. کاواباتا دهها سال ریاضت کشید تا توانست شاهکارهای جاومدانش را بیافریند. بعد از آن سالهای ریاضت و مرارت، تنها با اعتراف به اینکه چگونه آن شعرهای دست نیافتنی - که خیلی‌ها را ناامید کرده بود - او را شیفته ساخته، توانست درباره «ژاپن، سرزمین زیبا و خودم» حرف بزند؛ درباره ژاپنی که دنیايش بود، در آن زیسته بود و ادبیات خود را در آن آفریده بود. شاید ذکر این نکته که کاواباتا با این کلمات، سخنان خود را به پایان برد، جالب باشد:

«آثار مرا به آثار پوچی تشبیه کرده‌اند، اما نباید آن را با نیهلیسم غربی یکی دانست. اساس و روح کار، تفاوتی بنیادی دارد.»

در همین جا هم ردی از شجاعت و عزت نفس می‌یابم. کاواباتا از یک طرف خود را اساساً به مکتب فلسفی ذن منسوب می‌داند و لطافت و زیبایی ادبیات کلاسیک خاور را می‌ستاید و از دیگر سو خلأ و پوچی موجود در آثارش را از نیهلیسم غربی جدا می‌کند، با این کار از صمیم قلب، نسلی را مخاطب قرار می‌دهد که «آلفرد نوبل» امید و ایمان خود را به آنها بسته بود.

حسن خویشی با ییتس

اگر راستش را بخواهید، من بیش از هموطنم کاواباتا، که بیست و شش سال پیش در این محل حاضر شد، با شاعر بزرگ ایرلند «ویلیام باتلر ییتس» که هفتاد و یک سال پیش در سن من به جایزه نوبل در ادبیات دست یافت، احساس قربایت و خویشی دارم. البته نمی‌خواهم خود را همپایه آن شاعر یگانه بدانم. من مریدی کوچک هستم که در سرزمینی بسیار دور از کشور او زندگی می‌کنم؛ همین. همان گونه که «ویلیام بلیک» که شهرت آثارش در این قرن ملبورن ییتس است، نوشته بود «مثل برق، اروپا و آسیا و چین و ژاپن را درنوردید.»

طی چند سال اخیر، مشغول نوشتن رمان سه‌گانه‌ای بودم که امیدوارم جامع فعالیت‌های ادبی‌ام باشد. دو بخش اول آن به چاپ رسیده است و به تازگی بخش پایانی و سوم را نیز تمام کرده‌ام. عنوان ژاپنی آن به معنای «درخت سبز شعله‌ور» است. این عنوان را از یکی از مصراعهای شعر ییتس وام گرفته‌ام.

«درختی است اینجا که در بالاترین شاخ‌هاش نیمه‌ای شعله فروزان دارد و نیمه‌ای سبز شعله‌ای که برگهای سبز زاله نشان را احاطه کرده است.»

در واقع رمان سه‌گانه من در کل، مشحون از تأثیرات اشعار ییتس است. مجلس سنای ایرلند به مناسبت اعطای جایزه نوبل ادبیات به ییتس، طرحی را به عنوان شادباش پیشنهاد کرد که در آن جملات زیر را گنجانده بودند:

«... تمدن ما با نام سناتور ییتس آمیخته خواهد شد... همیشه این خطر وجود دارد که کسانی باشند



که بخواهند رهایی یافتگان از ضلالت را لگدمال کنند...

«... شهرتی که ملت به عنوان پویندهٔ دایم فرهنگ جهانی به دست آورده، مدیون تلاش و توفیق اوست.»

پیش نویسنده‌ای است که دلم می‌خواهد پیرو او باشم. این کار را از طرف ملتی انجام می‌دهم که، اینک نه به دلیل مشارکت در فرهنگ جهانی و ادب و فلسفه، که به خاطر تکنولوژی الکترونیک و اتومبیل‌سازی در جهان شهره شده است. باز هم مایلم این کار را به نیابت از طرف ملتی انجام دهم که در تاریخ معاصر، لگدکوب و ویران شده است، چه در خاک خودش و چه در میان همسایگانش. به عنوان کسی که در ژاپن امروز زندگی می‌کند و خاطرات تلخ گذشته را در ذهن خود دارد، نمی‌توانم همزیان با کاواباتا بگویم «ژاپن زیبا و خودم».

همین چند لحظه پیش به ایهام و گنگ بودن عنوان و محتوای سخنان کاواباتا اشاره داشتم. در



ادامهٔ سخنان خودم باید از واژهٔ «دو پهلوی» استفاده کنم. دو پهلوی با تعریفی که شاعر گرامی انگلیسی «کتلین رین» ارائه داده است. او زمانی در بحث از ویلیام بلیک گفته بود: «شعرهای او آنقدر که دوپهلوی است، گنگ نیست.» من در این جا عبارتی جز «ژاپن پر ایهام و خودم» نمی‌توانم به کار ببرم.

به اعتقاد من بعد از صد و بیست سال که از نوگرایی ژاپن و باز شدن دروازه‌های آن (به روی جهان) می‌گذرد، ژاپن امروز بین دو قطب متضاد مانده است. من هم به عنوان یک نویسندهٔ داغ، این قطب‌گرایی را مثل زخم کهنه‌ای بر پیشانی دارم.

این ایهام چنان عمیق و سوزان است که هم دولت و هم ملت را به شکلی بارز و در جنبه‌های گوناگون از هم جدا کرده است. نوگرایی ژاپن در تولید و آموزش از غرب ریشه دارد. اما ژاپن در آسیا قرار گرفته و فرهنگ سنتی خود را حفظ کرده است. جهت‌گیری دو پهلوی ژاپن، کشور را به مقام یک دولت متجاوز سوق داده است. از طرف دیگر

فرهنگ نو ژاپن که به نظر می‌رسد کاملاً رو به غرب دارد، مدتهاست به پدیده‌های گنگ بدل شده که درک آن برای غرب غیرممکن است و یا حداقل کمیتهٔ غرب در ایجاد ارتباط با آن لنگ می‌زند. آنچه اهمیت دارد انزوای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است که سایر کشورهای آسیایی، ژاپن را به سوی آن لغزاندند.

امید به نوزایی

در تاریخ ادبیات نو ژاپن، نویسندگانی که به رسالت، خود آگاهی تام و تمامی دارند «نویسندگان پس از جنگ» هستند که بلافاصله بعد از جنگ اخیر به صحنه آمدند؛ زخم خورده از فاجعه با امید به تولد دوباره. آنها برای جبران جنایات وحشیانهٔ نیروهای ژاپنی در کشورهای آسیایی، تلاش رنج‌آوری داشتند. تلاش آنها نه فقط صرف پوشاندن شکاف عمیق موجود بین کشورهای توسعه یافتهٔ غرب و ژاپن می‌شود، بلکه بهبود روابط ژاپن و کشورهای آفریقایی و امریکای لاتین را نیز در نظر دارد. به گمان آنها تنها می‌توان به نوعی فروتنی تقاهم‌آمیز در ایجاد رابطه با سایر نقاط جهان دست یافت. آرزوی قلبی من این است که در صف پایین‌ترین ردهٔ این سنت ادبی که میراث آن نویسندگان بزرگ است، قرار بگیرم.

وضع کنونی ژاپن و مردم آن در مرحلهٔ پسماندن، از تعادل چندانی برخوردار نیست. جنگ جهانی دوم درست در میانهٔ تاریخ نوسازی ژاپن پیش آمد. جنگی که حاصل انحراف از ریشه‌های آن نوسازی بود. پنجاه سال پیش از این، شکست ژاپن در جنگ موجب شد تا ژاپن و ژاپنی‌ها که از آغازگران جنگ بودند به خود آیند و تلاشی عظیم را آغاز کنند تا از بلبختی و ذلت فراوان - که در آثار ادبی مکتب پس از جنگ تصویر شده - رهایی یابند و تولدی دوباره را نوید دهند. درسهای اخلاقی که ژاپنی‌ها از این تولد دوباره گرفتند پایبندی به دموکراسی و عزم جزمی بود که دیگر به هیچ جنگی تن در ندهند.

اما تناقض در این است که دولت و مردم ژاپن که به این پشتوانهٔ اخلاقی رسیده‌اند، پروندهٔ پاک‌ی ندارند؛ آنها بار تاریخ گذشته‌شان را بر دوش می‌کشند، که پر از تهاجم به دیگران و غارت دیگر کشورهای آسیایی است. آن پشتوانهٔ اخلاقی برای قربانیان همیشه خاموش سلاح‌های هسته‌ای که نخستین بار در هیروشیما و ناگازاکی آزمایش شد و برای بازماندگان آن انفجار و فرزندانشان که از پرتوهای هسته‌ای صدمه دیدند نیز اهمیت شایانی دارد. دهها هزار تن از این کودکان زیان‌مادری‌شان کربهای بود.

در سالهای اخیر، ژاپن مورد انتقادهای زیادی قرار گرفته و پیشنهاد شده که باید نیروی نظامی در اختیار سازمان ملل متحد قرار دهد و نقش فعالتری در حفظ صلح جهانی داشته باشد. هر بار که این انتقادها را می‌شنویم قلبمان از جا کنده می‌شود. بعد

از پایان جنگ جهانی دوم، ژاپنی‌ها بر قانون اساسی جدید خود، ماده‌ای محوری گنجانده که جنگ طلبی را به شکلی قاطع منع می‌کند. آنها بعد از تجربهٔ دردناکی که داشتند، اصل «صلح جاویدان» را به عنوان محور تولد دوبارهٔ خود برگزیدند. به اعتقاد من این اصل در غرب که سنت طولانی عدم اطاعت کورکورانه را تجربه کرده است، به خوبی درک می‌شود. عده‌ای در ژاپن تلاش فراوانی کردند تا مادهٔ قانونی ترک مواضع را از قانون اساسی حذف کنند و در راه این هدف خود از هر فرصتی بهره جستند و کوشیدند تا با فشار از خارج به نجات یابند خود دست یابند. اما حذف قانون «صلح جاویدان» از قانون اساسی، چیزی جز خیانت به خلقهای آسیا و قربانیان بینه‌های اتمی هیروشیما و ناگازاکی نیست. برای من نویسنده، تصور پی آمده‌های این خیانت دشوار نمی‌آید.

قانون اساسی پیش از جنگ با گنجانیدن اصل قدرت مطلقه، دموکراسی را زیر پا می‌گذاشت و با این حال از حمایت توده‌های مردم نیز برخوردار بود. حتی همین حالا که نیم قرن از تصویب قانون اساسی جدید می‌گذرد، هنوز در میان مردم هستند کسانی که دلشان در هوای قانون اساسی قدیمی می‌تپد، آرزویی که گاه چیزی پیش از یک حسرت و غیبهٔ ساده است. اگر ژاپن بخواهد اصلی جز آنچه در پنجاه سال پیش به قانون اساسی اضافه کرده‌ایم در قانون بگنجانند، تمام تلاش و کوششی که بز ویرانه‌های بازمانده از جنگ به خرج داده‌ایم بر باد می‌رود؛ تلاشی که برای تثبیت مفهوم جهانی انسان صورت گرفته است. اگر به عنوان فردی عادی سخن بگویم، چشم‌اندازی جز این در برابرم قرار نمی‌گیرد. آنچه در سخنرانی خودم «بی‌لباتی» ژاپن من نامیم، بیماری مزمنی است که در عصر حاضر شایع شده و شکوفایی اقتصادی ژاپن نیز فارغ از آن نیست. در کنار همهٔ انواع خطرات بالقوه و بالفعل، ساختار اقتصادی و حفظ محیط زیست را نیز نباید از نظر دور داشت. «بی‌لباتی» در این معنای، نارسانا و شتابزده به نظر می‌آید؛ شاید در چشمان نگاه جهان آشکارتر باشد تا در چشمان خودمان که درون کشور زندگی می‌کنیم. در بدترین وضع ناپسمانان و فقر اقتصادی پس از جنگ به خود فشار می‌آوریم که آن را تحمل کنیم و هیچگاه امید به وضع بهتر را از کف نمی‌داییم.

شاید جالب باشد که بگویم در تحلیل ترس و نگرانی خردکنندهٔ آینده به آن اندازه فشار را حس نمی‌کنیم. از نقطه نظر دیگر، وضع تازه‌ای به وجود آمده که ترقی و رشد اقتصادی ژاپن هر زمینه تولید و مصرف به بازار گستردهٔ آسیا نیز کشیده شده است. من نویسنده‌ای هستم که دوست دارم آثار ادبی ارزشمندی خلق کنم، آثاری یکسره سوا از رمانهای توخالی و مبتذلی که بازتابی است از فرهنگ مصرفی توکیو و خرده فرهنگهای جهان در مقیاس وسیع. به عنوان یک ژاپنی باید در پی چه هویتی باشم. «دیلیو اچ اودن» از رمان‌نویس، چنین تعریفی به دست

می‌دهد:

«... و در میان درستی

درست باشد و در اوج بلشتی

آن را تصویر کند،

با وجود ناتوان خویش بکوشد

تا رنجهای بلشتی انسان را بر دوش بکشد»

با توجه به زندگی حرفه‌ای نویسنده، به قول «فلانتری اوکانتر»، زندگی من همین شده است. در تعریف هویت مطلوب ژاپنی، دلم می‌خواهد از واژه «شریف» که از صفات مورد علاقه «جورج اورول» بود استفاده کنم. او اغلب از صفات و واژه‌هایی مثل «انسانی»، «سالم» و «خوبرو» برای شخصیتهای مورد علاقش استفاده می‌کرد. این عبارات اغواکننده، شاید با کلمه «ایهام‌دار» که برای شناساندن خودم در عنوان «ژاپن، بی‌ثبات و خودم» گنجانده‌ام در تضاد شدید باشد. وقتی از بیرون به ژاپنی‌ها نگاه می‌کنند، درمی‌یابند که بین آنچه می‌نمایند و آنچه دلشان می‌خواهد باشند تفاوت گسترده و طنزآلودی وجود دارد.

بردباری و انسانیت

امیدوارم اورول به من اعتراض نکند که چرا واژه «شریف» را مترادف «انسان دوست» گرفته‌ام زیرا هر دو واژه کیفیات مشترکی مثل بردباری و انسانیت را در خود دارد. در گذشته پیش‌کسوت‌هایی داشته‌ایم که کوشش و تلاش فراوانی کرده‌اند تا هویت ژاپنی را «شریف» و «انسان دوست» جلوه دهند. در میان این افراد می‌توان از مرحوم پروفیسور «کازوتو واتانابه»، محقق ادب و اندیشه فرانسه دوران رنسانس، نام برد. واتانابه در اوج میهن‌پرستی چون‌آمیز آغاز جنگ جهانی، رؤیای پیوند دیدگاه‌های انسان‌گرایانه با حس زیبایی و طبیعت دوستی ستنی ژاپن را در سر می‌پروراند. احساسی که خوشبختانه هنوز به کلی ریشه‌کن نشده است. باید فوراً اضافه کنم که برداشت پروفیسور واتانابه از زیبایی و طبیعت با آنچه کاواбата در «ژاپن زیبا و خودم» ارائه می‌کند، تفاوت دارد.

ژاپن برای ایجاد دولت نو، راهی براساس نمونه‌های غربی پیش گرفت. روشنفکران ژاپنی از راهی دیگر، اما نسبتاً مطابق روند دولت، کوشیدند بر شکاف موجود بین غرب و کشورشان پل بزنند. کار دشوار و لشفقت‌باری بود، اما لذتی گوارا هم داشت. مطالعات پروفیسور واتانابه درباره «فرانسوا رابله» از جمله تحقیقات برجسته و دستاوردهای ارجمند جامعه روشنفکری ژاپن به شمار می‌رود. واتانابه پیش از جنگ جهانی دوم در پاریس درس می‌خواند. زمانی که موضوع ترجمه آثار رابله را به زبان ژاپنی با استاد راهنما در میان گذاشت، استاد گرانیب و سالخورده فرانسوی به دانشجوی جوان و مشتاق ژاپنی‌اش گفت:

«Le entreprise in ouie de la traduction de l'intraduisible Rabelais.»

(ترجمه شاهکار غیر قابل ترجمه رابله به ژاپنی سابقه ندارد.)

محقق فرانسوی دیگری جیرت زده گفت:

«Belle entre prise Pantagruelique.»

(ترجمه شاهکار تحسین‌برانگیز بیشتر به شوخی می‌ماند)

به رغم همه این پیش‌داوری‌ها، واتانابه نه تنها آن کار سخت را در محیط فقرزده زمان جنگ و دوره اشغال کشور توسط امریکایی‌ها به پایان برد بلکه کوشید افکار اومانیت‌های فرانسوی بیرو فرانسوا رابله را به بهترین وجه در ژاپن در هم ریخته آن روزگار جایبندازد.

من در کار نویسندگی و زندگی‌ام، مرید پروفیسور واتانابه بوده‌ام. او دو تأثیر عمیق بر من داشته است؛ یکی روش رمان نوشتن من است. از ترجمه ژاپنی اثر رابله به قلم او چیزی آموختم که «میخاییل باختین» از آن به عنوان «صور خیال واقع‌گرایی گروتسک با فرهنگ خنده مردمی» یاد می‌کند: اهمیت اصول طبیعی و مادی، انطباق عناصر طبیعی، اجتماعی و جهانی، تداخل مرگ و شوق تولد دوباره و خنده‌ای که روابط نهادی سلسله مراتب را واژگون می‌کند.

نظام صور خیال، جستجوی روش‌های ادبی و کسب قوانین جهانی را برای فردی مثل من که در حاشیه به دنیا آمده و بزرگ شده، میسر می‌سازد. منطقه حاشیه‌ای و خارج از مرکز مثل ژاپن.

با چنین پس‌زمینه‌ای، من نماینده آسیا، نه به عنوان قدرت اقتصادی، بلکه آسیای فقرزده حاصلخیز در هم ریخته هستم. با تشریح در استعاره‌های کهن آشنا و زنده، خود را با نویسندگانی مثل «کیم چی‌ها» از کره و «چون‌آی» و «موجن» از چین، هم‌دل می‌دانم. از دید من، برادری و پیوند ادبیات جهان در چنین روابط ملموسی نهفته است. من یک بار برای آزادی نویسنده توانایی از کره دست به اعصاب غذا زدم. الان از ته دل نگران سرنوشت نویسندگانی هستم که پس از ماجرای میدان «تین آن من» آزادی خود را از دست داده‌اند. پروفیسور واتانابه از راه دیگری هم بر من تأثیر گذاشته و آن عقاید انسان‌گرایانه‌اش است. من آن را جانمایه اروپا به عنوان کلّیتی زنده می‌دانم؛ دیدگاهی که در تعریف «میلان کوندرا» از روح رمان درمی‌یابیم. واتانابه براساس مطالعات دقیق منابع تاریخی به نوشتن زندگینامه‌های انتقادی کسانی از «اراسموس» تا «سیاستیان کاستیون» و زنان وابسته به هائوری چهارم از ملکه «مارگریت کابریه ستره» پرداخت و محور آثارش رابله بود. واتانابه با این کار می‌خواست انسان‌گرایی، اهمیت بردباری و آسیب‌پذیری انسان را در برابر پیشداوری‌ها و ماشین‌های ساخته خودش را به ژاپنی‌ها بیاموزد. شور و علاقش باعث شد تا جمله‌ای از «کریستوفر نیوپ» زبان‌شناس دانمارکی نقل کند: «آنها که علیه

جنگ اعتراض نمی‌کنند، طرفدار جنگ هستند.» واتانابه در تلاش برای جا انداختن انسان‌گرایی در ژاپن - به عنوان پایه تفکر غربی - با شجاعت تمام به ترجمه شاهکار رابله دست زد.

شکاف بین قطبها

به عنوان کسی که تحت تأثیر انسان‌گرایی واتانابه قرار داشته، دلم می‌خواهد وظیفه رمان‌نویسی‌ام چنان باشد که هم اهل قلم و هم مخاطبین آنها، دردهای خود و جامعه‌شان را درمان کنند و بر زخم جان و تن خویش مرهم بگذارند.

پیش از این گفتم که بین دو قطب دوگانه شخصیت ژاپنی، دو تکه شده‌ام. کوشیده‌ام با ادبیات بر زخمها و دردهایم مرهم بگذارم، برای هم میهنان خود نیز آرزوی بهبودی و علاج کرده‌ام.

اجازه می‌خواهم باز دیگر به پسر عقب‌افتاده هیکاری اشاره کنم. او با صدای پرنده‌ها به خود آمد و به موسیقی باخ و موتسارت واکنش نشان داد و سرانجام آثار موسیقی خود را تنظیم کرد. قطعات اولیه، مشحون از شکوه و زیبایی بود. قطره‌های شبنم بر برگ را به باد می‌آورد. موسیقی هیکاری ترکیب طبیعت با پاک‌ی و صفای آهنگساز بود. وقتی هیکاری به تصنیف موسیقی ادامه داد در موسیقی او صدای روح گریان و تیره، و تار را نمی‌شنیدم. او معلولیت ذهنی داشت. تلاش او زینت‌بخش تصنیف موسیقی‌اش و یا «عادت زندگی»‌اش بود و با رشد فنون و تعمیق درک او همراه می‌شد. همین امر به نویسه خود او را قادر می‌ساخت تا در اعماق ضمیرش عقده‌های تاریک از اندوه را بیابد، اندوهی که با کلام قادر به شناخت و بیان آن نبود.

«صدای روح گریان و تیره و تار»، زیباست و بیان آن با زبان موسیقی، و او را می‌رهاند و بر درد او مرهم می‌گذارد. گذشته از این موسیقی، او مقبولیت پیدا کرده و مخاطبین او را نیز درمان می‌کند. در همین جا زمینه‌های ایمان به قدرت ترمیم و معالجه از راه هنر را می‌یابیم.

این اعتقاد کاملاً به اثبات نرسیده است. اما چون آدم ضعیفی هستم با کمک این اعتقاد نیم‌بند، می‌خواهم بار همه درد و رنجهای حاصل از توسعه عظیم و غول‌آسای علوم و فنون و حمل و نقل در قرن بیستم را بر دوش بکشم. به عنوان وجودی ناچیز و حاشیه‌ای در این جهان پهناور دوست دارم راهی بیابم که بتوانم در خدمت تسکین آلام بشر قرار بگیرم و در این راه نقش انسانی و شریف خود را ایفا کنم.

یادداشتها:

۱. برگرفته از کتاب زیر چاپ شکاف اثر کنزابورو اونه، ترجمه اسدالله امرایی، نشر زهره.
۲. در اینجا لازم می‌دانم از دوستان خوبم آقایان غلامحسین سالمی (شاعر و مترجم) و علی‌اصغر شیرزادی که در بررسی و بازپرسی این متن بنده را یاری داده‌اند سپاسگزاری کنم. به پاس مهر.

